مروري اجمالي بر ديدگاه هاي عرفاني مولانا جلال الدين رومي

دكتر علي قل اف

جلال الدين رومي، شاعر و صوفي برجسته، در بلخ متولد شد و در شهر قونيه ترکيه وفات کرد. ميراث علمي و ادبي و فلسفي او مورد علاقه ازبک ها نيز هست. مخصوصاً پس از استقلال ازبکستان، توجه به آثار اين شاعر و عارف بزرگ افزايش يافته است. براي مثال کتابي با عنوان «براي پريدن، بال ندارم ولي پرواز مي کنم» در سال 1994م. و کتاب هايي چون «فيه ما فيه» در سال 1997، کتاب «دفتر عشق» در سال 2000 و دوره شش جلدي «مثنوي معنوي» در سال هاي 2002 تا 2004 از زبان فارسي به زبان ازبکي ترجمه و چاپ شده است. علاوه بر اين، چندين رساله و مقاله علمي و ادبي نيز درباره افکار مولانا منتشر شده است. انتشار اين آثار، دال بر اثبات اين ادعاست که توجه به مولوي در کشور ما، ازبکستان، روز به روز بيشتر مي شود.

 مولوي با انديشه هاي گسترده اش، در حقيقت نحله تصوف را غني ساخت. او با کتاب هاي «مکاتيب»، «فيه ما فيه» و به ويژه «مثنوي معنوي»، افکار بلند فلسفي و عرفاني خويش را عرضه کرد. مولانا الهام بخش طريقت «مولويه» است و هدف اصلي اين طريقت «تحصيل عشق الهي» است. او مي گويد: راه پيغمبر ما، محمد(ص)، راه عشق است. اگر عشق نداري، مرده اي بيش نيستي! صرف نظر از اينکه اساس اين طريقت با طريقت هاي کبرويه و نقشبنديه و يسويّه يکي است، ميان آنها تفاوت اندکي وجود دارد.

 اساس طريقت مولويه، «عشق و سماع» است. سماع، رقصي همراه با سرود و آهنگ است. در سماع دوازده تن از صوفيان به شکل دايره گرد هم مي آيند. آنگاه پس از درود و صلوات بر پيغمبر اسلام و مولانا، زمزمه آغاز مي کنند و از سمت شرق به غرب همچون عقربه ساعت چرخ مي خورند. صوفيان دست چپ خود را باز مي کنند و دست راست خود را پايين مي اندازند و با سرعتي ملايم حرکت دَوَراني خود را بدون خستگي و کوچکترين لغزش و اشتباهي انجام مي دهند. جلال الدين رومي درباره «سماع» چنين مي گويد: «در شما آرزوي يکي شدن با محبت الهي وجود دارد. از اين جهت، سماع غذاي عاشقان و باعث صفاي روح است».

 مولانا در آثار خود درباره طرز زندگي انسان و عشق الهي حرف مي زند. او در مثنوي، خداوند و خليفۀ او در زمين ـ يعني انسان ـ را ستايش مي کند. در کتاب مثنوي، وظايف انسان بر روي زمين، با آيات قرآن و احاديث شريف مشخص شده است. در اشعار مولانا، انسان برترين آفريدۀ خداست. به نظر ما تفاوت او با شيوخ ديگر آن است که انسان را به تنهايي و خلوت توصيه نمي کند، بلکه راه سعادت جمعي را به وي پيشنهاد مي کند.

 آثار مولوي از نظر هنر شاعري بسيار عميق و تأثيرگذار است. به عقيده شاعر، طبيعت دائماً در حرکت و تغيير است. در اشعار مولوي تفکر و مايه اي ديالکتيکي وجود دارد و تقريباً از همين روست که متفکران امروزي، از ميان شاعران کلاسيک، به وي توجه ويژه اي دارند. در آثار ادبي مولانا، تمام پديده هاي طبيعي با رقابت رشد مي کنند؛ در واقع تضاد، عامل پيشرفت کائنات است. بين دوستي و دشمني، عدالت و بي عدالتي، دانايي و ناداني، خوبي و بدي، راستي و دروغ و حق و باطل و... هميشه مبارزه اي وجود دارد تا سير رو به کمال هستي متوقف نشود. از ديدگاه مولانا، خوبي و بدي در کنار هم زيبنده و به هم وابسته اند. گاهي از بدي، خوبي مي رويد و گاهي از خوبي، بدي.

 در کتاب مثنوي، به مسأله «نفس» توجه زيادي شده است. به طور معمول، در تصوف پيروي از نفس ممنوع است و کسي که مي خواهد به مرتبه «انسان کامل» برسد، بايد همواره مراقب نفس خود باشد. بنيانگذار طريقت خواجگان، «عبدالخالق غجدواني»، در اين باره چنين مي گويد: «نفس خود را محافظت کن... او شتر توست که سوار مي شوي»! مولانا نيز به صوفيان سفارش مي کند که نفس خويش را از بدي باز دارند، با تمايلات سرکش نفس مبارزه کنند، از شهوت و طمعکاري دور باشند تا پاک و مطهر بمانند. او ميل به خواهش هاي نفساني را علت بزرگ بدبختي انسان قلمداد مي کند و به همين خاطر با زبان شعر، همواره بر نفس بدخواه حمله مي برد.

 مولوي، چه در مثنوي و چه در ديوان کبير، همواره کسب علم و هنر را تشويق و تبليغ مي کند. از ديدگاه او علم و هنر مرغي است با دو بال نيرومند، ولي شبهه و گمان، همچون مرغي تک بال است؛ بنابراين، پرواز با شبهه و گمان، ممکن نيست. صاحب شک و شبهه، با يک بال بيش از دو قدم نمي تواند پرواز کند. تنها صاحب علم و دانش، مثل مرغي که دو بال دارد، قادر به پروازهاي دور و بلند است (نک. مثنوي معنوي، دفتر سوم، ص 136). او در صحبت از علم، هم به علوم ظاهري و هم به علوم باطني نظر دارد. علوم ظاهري نيازمند استدلال و برهان است، ولي استدلال هميشه قابل اتکا و استفاده نيست؛ چرا که:

 پاي استدلاليان چوبين بود پاي چوبين، سخت بي تمکين بود

 فقط علمي که از قلب و حالات روحي «انسان کامل» سرچشمه مي گيرد، قابليت درک حقيقت الهي را دارد. عارف بايد از قيل و قال و دليل و استدلال بگذرد. تا به مقام «حال» برسد و به درک اسرار الهي توفيق يابد:

 دفتر صوفي سواد و حرف نيست جز دل اسپيد همچون برف نيست

 نظام فکري، عرفاني و فلسفي مولوي در شاهکار ادبي بي نظير جهاني اش، مثنوي بسيار منسجم است. انديشه ها و آراي او، با آن طرز تفکر و جهان بيني اسلامي و عرفاني از زمان هاي گذشته تاکنون جايگاه ويژه خود را حفظ کرده است. جهانبيني فلسفي مولوي، جهانبيني بشر دوستانه و انسان گراست. کانون افکار و آراي او «انسان» است و در آثارش مشکلات باطني او را تبيين و تفسير مي کند. اگر جوامع اسلامي و فراتر از آن، جامعه جهاني، همدل و همسو با مولوي بود، شايد جهان امروز شکلي ديگر گونه و زيباتر داشت و انسان ها، از هر نژاد و ملت و دين و مذهب و مشرب، دوست و برادر هم بودند.